



## درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۱ آبان ۱۳۹۰

موضوع کلی: اشتراک احکام بین عالم و جاهل

مصادف با: ۱۵ ذی الحجه ۱۴۳۲

موضوع جزئی: ادله - دلیل چهارم (دلیل عقلی)

جلسه: ۳۱

سال: سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

عرض کردیم چهارمین دلیل برای اثبات اشتراک احکام بین عالم و جاهل دلیل عقلی است بر استحاله اختصاص احکام شرعی به عالم به احکام، اصل استحاله اخذ قید علم به حکم در موضوع همان حکم، مشهور بین متأخرین از زمان شیخ انصاری به بعد است لکن در بیان محذور و وجه استحاله اختلافاتی بین بزرگان واقع شده، چند وجه در مورد استحاله ذکر شده، وجه اول محذور دور بود به بیانی که توضیح داده شد، این محذور مبتلا به اشکال است که اشکال آن را در جلسه گذشته عرض کردیم.

### وجه دوم: محذور در مقام فعلیت و انشاء

محذور دوم محذور در مقام فعلیت و انشاء است، برای اینکه تفاوت‌های این محاذیر از منظر بزرگان معلوم شود باید در فهم این بحث‌ها دقت کافی را داشته باشیم، این محذور را مرحوم محقق نائینی بیان کرده‌اند، به نظر ایشان اخذ علم به حکم در موضوع همان حکم محال است چون مستلزم محذور در مقام فعلیت و مقام انشاء است، پس ما باید این محذور را هم نسبت به مقام فعلیت بیان کنیم و هم نسبت به مقام انشاء چون بیان محذور در این دو مقام با هم متفاوت است.

اما نسبت به مقام فعلیت: محقق نائینی ابتداءً مقدمه‌ای را ذکر می‌کنند و می‌فرمایند: احکام شرعی به نحو قضایای حقیقیه معلق بر موضوعات خودشان هستند؛ یعنی کیفیت جعل احکام شرعی به نحو قضیه حقیقیه است، معنای اینکه قضایای شرعی از جنس قضایای حقیقیه هستند این است که حکم روی موضوع مفروض الوجود بار شده است بر خلاف قضایای طبیعی و قضایای خارجی، ما سابقاً فرق اینها را بیان کردیم، وقتی می‌گوییم قضیه حقیقیه است؛ یعنی موضوع در این قضیه افراد هستند لکن اعم از افراد محقق و موجود و افراد مقدر؛ یعنی افرادی که هنوز تحقق پیدا نکرده‌اند و در آینده محقق خواهند شد؛ مثلاً در قضیه: «المستطیع يجب علیه الحج»؛ مستطیع ناظر به افراد است اعم از افرادی که در زمان صدور حکم مستطیع باشند یا کسانی که در آینده مستطیع شوند، در قضایای طبیعی، موضوع خود طبیعت و ماهیت است و کاری به افراد ندارد، در قضایای خارجی هم موضوع عبارت از افراد موجود و محقق در خارجند، این تفاوتی است که قضایای حقیقیه با قضایای طبیعی و خارجی دارند، محقق نائینی مدعی است که احکام شرعی به نحو قضیه حقیقیه جعل شده‌اند. ایشان می‌فرماید: قضایای حقیقیه به قضایای شرطیه رجوع می‌کنند؛ یعنی واقعیت و حقیقت قضیه حقیقیه یک قضیه شرطیه است،

قضیه: «المستطيع يجب عليه الحج» در واقع رجوع می‌کند به این قضیه که: «إذا استطعتم يجب عليكم الحج»؛ یعنی اگر مستطيع شدید حج بر شما واجب است، اثر ارجاع قضیه حقیقیه به قضیه شرطیه این است که بر مکلف لازم نیست مستطيع شود تا حج برای او واجب شود؛ یعنی تحصیل استطاعت بر مکلف واجب نیست بلکه هر زمانی که مکلف مستطيع شد حج برای او واجب خواهد شد، پس در اینجا صرفاً فرض وجود مستطيع شده؛ یعنی اگر فرضاً مکلف مستطيع شد حج بر او واجب است.

نکته دیگری که ایشان از این مطلب نتیجه می‌گیرند این است که اگر حکم بر فرض وجود موضوع مترتب شد؛ معنایش این است که وقتی موضوع فعلیت پیدا کرد و در خارج محقق شد آن گاه حکم هم تحقق پیدا می‌کند، ما سابقاً هم به این نکته اشاره کردیم که به نظر محقق نائینی فعلیت حکم تابع فعلیت موضوع است و تا موضوع حکمی در خارج محقق نشود آن حکم فعلیت پیدا نمی‌کند خلافاً لبعض العلماء - ما هم این مطلب را قبول نداشتیم که فعلیت حکم تابع فعلیت موضوع باشد - بعد ایشان در بیان دلیل مدعای خویش می‌فرماید: موضوع نسبت به حکم از قبیل شرط نسبت به مشروط یا به تعبیر دیگر از قبیل علت نسبت به معلول است، و این تعبیر از ایشان است که: «کل شرطٍ موضوع و کل موضوعٍ شرط».

پس ایشان در این مقدمه در واقع سه مطلب را ذکر کردند که به هم پیوسته است؛ یکی اینکه احکام شرعیه به نحو قضایای حقیقیه جعل شده‌اند، دوم اینکه قضایای حقیقیه به قضایای شرطیه رجوع می‌کند و سوم اینکه در این قضایا فعلیت حکم تابع فعلیت موضوع است؛ چون اگر قضیه حقیقه به قضیه شرطیه رجوع کرد؛ معنایش این است که موضوع نسبت به حکم مثل شرط نسبت به مشروط یا مثل علت نسبت به معلول است، وقتی گفته می‌شود: «إن جئتک زیداً فأکرمه»؛ وجوب اکرام وقتی است که شرط محقق شود، تا شرط محقق نشده حکم فعلیت پیدا نمی‌کند، وجوب، انشاء شده ولی فعلیت آن منوط به تحقق شرط است، این مطلب در قضایای شرطیه این گونه است لکن باید دید آیا ارجاع قضایای حقیقیه به قضایای شرطیه درست است یا خیر؟ پس ایشان در مقدمه این سه مطلب را فرموده‌اند.

حال بر اساس این مقدمه نتیجه می‌گیرند که اخذ علم به حکم در موضوع همان حکم، ممتنع و محال است لذا نمی‌شود موضوع حکم، به علم به حکم مقید شود؛ مثلاً شارع نمی‌تواند بگوید: «يجب عليكم الصلوة إذا علمتم بأنها واجبة» شارع نمی‌تواند بگوید نماز بر شما واجب است به شرط اینکه به وجوب نماز علم پیدا کنید چون حکم؛ یعنی وجوب نماز فقط در فرض تحقق علم به حکم مترتب خواهد شد، وقتی قضیه حقیقیه به قضیه ارجاع می‌شود؛ معنایش همین است که عرض شد چون در قضیه شرطیه تا شرط محقق نشود جزاء محقق نخواهد شد، دلیل این مطلب هم روشن است چون نسبت علم به حکم به خود حکم، نسبت علت به معلول است یا نسبت شرط به مشروط است چون حکم وقتی فعلی می‌شود که موضوع آن فعلی شود، وقتی موضوع، مقید به علم به حکم است پس باید علم به حکم که جزء موضوع است محقق شود تا بعد از آن خود حکم محقق شود پس اول باید علم به وجوب نماز پیدا شود تا وجوب نماز محقق شود پس از یک طرف حکم متوقف بر علم به حکم است. از طرف دیگر علم به حکم هم در فرض ثبوت حکم ثابت و حاصل می‌شود چون تا حکم

نباشد علم به حکم معنا ندارد پس علم به حکم متوقف بر حکم شد، نتیجه این شد که از یک طرف حکم متوقف بر علم به حکم است و از طرف دیگر علم به حکم هم متوقف بر حکم است و این دور است و باطل، لکن محقق نائینی می‌گویند این توقف از یک طرف عقلی و از یک طرف جعلی است؛ توقف علم بر وجود معلوم، عقلی است، وقتی شما می‌خواهید علم به حکم پیدا کنید حکم معلوم شما است پس علم به حکم متوقف بر وجود حکم است، از طرف دیگر این توقف جعلی است و آن توقف فعلیت حکم بر وجود علم است، این حقیقی نیست چون فرض این است که علم در موضوع حکم شرعاً اخذ شده و حکم بر علم به حکم متوقف شده پس این توقف، جعلی است، مهم نیست که توقف جعلی باشد یا عقلی بلکه مهم این است که حکم متوقف بر علم به حکم است و علم به حکم هم متوقف بر حکم است.

اساس این دور همان است که ما در محذور اول ذکر کردیم که آنجا هم ما گفتیم علم به حکم متوقف بر خود حکم است و خود حکم هم متوقف بر علم به حکم است لکن بیان محقق نائینی متفاوت است، ایشان با این مقدمه‌ای که عرض شد و سه مطلبی که در مقدمه فرمودند به این نتیجه رسیدند که در مقام فعلیت اگر بخواهد علم به حکم در موضوع همان حکم اخذ شود محذور دور را به دنبال خواهد داشت چون جعل قضایای شرعی به نحو قضیه حقیقیه است و قضیه حقیقیه به قضیه شرطیه رجوع می‌کند و در قضایای شرطیه در واقع شرط نسبت به جزاء جنبه علیت دارد لذا فعلیت حکم تابع فعلیت موضوع می‌شود و تحقق حکم تابع تحقق خارجی موضوع است چون موضوع در حقیقت مثل شرط است و تا شرط محقق نشود مشروط و جزاء هم تحقق پیدا نخواهد کرد، بنیان محذور دور که محقق نائینی فرمودند همین مطلبی است که عرض کردیم وگرنه اصل محذور دور در این وجه با محذور دور در وجه اول فرقی نمی‌کند.

اما نسبت به مقام انشاء: آقای نائینی فرمودند محذور هم در مقام فعلیت و هم در مقام انشاء وجود دارد، اگر بخواهد علم به حکم در موضوع حکم در مقام انشاء اخذ شود؛ یعنی مقامی که خداوند متعال حکم را جعل می‌کند، ایشان دو وجه برای امتناع تقیید موضوع حکم به علم به حکم ذکر می‌کند:

وجه اول: این است که حقیقت انشاء عبارت است از جعل مُنشأ و ایجاد مُنشأ، شما وقتی می‌خواهید انشاء کنید، چیزی را جعل و ایجاد می‌کنید البته نه به ایجاد حقیقی و جعل تکوینی بلکه به ایجاد اعتباری، پس حقیقت انشاء، جعل مُنشأ و ایجاد آن است، بر این اساس نسبت انشاء به حکم نسبت ایجاد به موجود است، انشاء و مُنشأ را اگر خواسته باشیم در ما نحن فیه تطبیق دهیم، انشاء عبارت است از ایجاد و حکم همان موجود است، پس مجعول در مقام انشاء چیزی جز احکام فعلیه‌ای که برای موضوعات خارجی خود ثابت می‌شوند نیست؛ به عبارت دیگر احکام فعلیه همان احکام موجوده به نفس انشاء برای موضوعات مقدر الوجود می‌باشند، غایتش این است که آن احکام، قبل از موضوعات خودشان فرضی هستند و بعد از وجود موضوعاتشان خارجی می‌شوند، حال اگر فرض شد خود مجعول یعنی خود منشأ و حکم به جهت دور ممتنع است پس اصل جعل و انشاء هم ممتنع خواهد بود؛ چون استحاله وجود، مستلزم استحاله ایجاد است.

پس محصل این بخش فرمایش نائینی؛ یعنی وجه اولی که برای محذور در مقام انشاء گفتند این است که: انشاء عبارت است از ایجاد مُنشأ، انشاء الحکم؛ یعنی ایجاد الحکم، پس ما اینجا یک ایجاد داریم و یک موجود، یکی ایجاد کردن است که بعد از ایجاد کردن، چیزی موجود می‌شود، پس انشاء الحکم؛ یعنی ایجاد الحکم و جعل حکم، اگر خود منشأ؛ یعنی خود موجود که همان حکم باشد تحققش محال باشد انشاء هم محال خواهد بود، جعل و ایجاد نمی‌تواند به امر محال تعلق بگیرد، پس ثابت شد که مُنشأ بخاطر محذور دور محال است لذا انشاء چنین حکمی هم محال است.

**سؤال:** ممکن است گفته شود که شارع در اینجا از متمم جعل استفاده کرده است تا محذور دور هم پیش نیاید.

**استاد:** بحث این است که علم به حکم در موضوع همان حکم اخذ شده یا نه؟ یعنی به همان خطاب و به همان دلیل بخواهیم ثابت کنیم که حکم مختص به عالم به آن حکم است. اینکه از راه متمم جعل استفاده شود دلیل دیگری است که ربطی به بحث ما ندارد چون بحث ما در این است که آیا علم به حکم را می‌توان به عنوان قید در موضوع همان حکم اخذ کرد یا خیر؟ ولی آنچه شما گفتید اخذ علم به حکم در موضوع همان حکم نیست بلکه اخذ علم به حکم به خطاب دیگری است.

وجه دوم: که محقق نائینی برای بیان محذور نسبت به مقام انشاء گفته‌اند این است که علم به شخص حکم تارةً در موضوع به نحو قضایای وهمیه غیر معقوله اخذ می‌شود مثل انیاب الأغوال که اصلاً بر خارج منطبق نمی‌شود، اگر بگوییم علم به شخص حکم در موضوع به نحو قضیه غیر معقوله و وهمیه اخذ می‌شود در این صورت اصلاً بحثی نیست و از محل بحث ما خارج است. گاهی هم علم به شخص حکم در موضوع به نحو قضایای حقیقیه‌ای که در تمام علوم استعمال می‌شوند اخذ می‌شود. احکام شرعیه از این قبیل هستند، اگر گفتیم احکام بر فرض وجود موضوع، انشاء می‌شوند صرف فرض و تقدیر محض و یک امر خیالی نیست تا گفته شود که صرفاً محتاج تصور موضوع و حکم است بلکه ما بالاتر از این را می‌گوییم و عرض می‌کنیم اگر موضوع به این نحو در مقام انشاء اخذ شده باید مثل سایر قضایای حقیقیه با آن برخورد شود؛ مثلاً در: «الخمر حرام» که یک قضیه حقیقیه است وقتی حاکم می‌خواهد حکم به حرمت خمر کند وجود خمر را در خارج فرض کرده و آن را حرام کرده است، پس اگر فرض شود علم به حکم در مقام انشاء در موضوع به نحو قضیه حقیقیه اخذ شده؛ معنایش این است که این علم به حکم در مقام انشاء به نحوی اخذ شده که مرآة و آئینه خارج است چون دارد وجود خارجی را فرض می‌کند پس این عنوان، مرآة و آئینه خارج است پس باید وجود علم به حکم در مقام انشاء فرض شود و اگر فرض نشود اصلاً حکم محقق نمی‌شود و روشن و واضح است که فرض وجود علم به حکم عیناً فرض وجود خود حکم است لذا حکم مفروض الوجود است قبل از وجود حکم ولو به قبلیت رتبی، لذا لازم می‌آید حکم مفروض الوجود باشد قبل از وجود حکم و این توقف الشیء علی نفسه است که مستلزم تقدم الشیء علی نفسه می‌باشد.

پس محصل فرمایش محقق نائینی در مورد محذور در مقام انشاء این شد که اگر ما بخواهیم در مقام انشاء، علم به حکم را در موضوع همان حکم اخذ کنیم ممکن نیست و ممتنع است یا از این باب که حقیقت انشاء عبارت است از ایجاد مُنشأ و

انشاء الحکم به معنای ایجاد الحکم است، اگر حکم و مُنشأً محال باشد ایجاد و جعل آن حکم هم محال خواهد بود و ما ثابت کردیم حکم و مُنشأً محال است پس انشاء آن حکم هم محال است، یا از این باب که وقتی ما می‌گوییم احکام بر فرض وجود موضوع، انشاء می‌شوند این صرف یک فرض و خیال و توهم نیست که ما بگوییم اصلاً به خارج کاری نداریم و صرفاً داریم فرض می‌کنیم مثل فرضی که در مورد سیمرغ می‌کنیم که هیچ وجود خارجی ندارد بلکه فرض وجود موضوع به این معنا است که این مفروض، مرآة و آئینه خارج است پس وقتی می‌گوییم فرض وجود موضوع می‌شود و حکم انشاء می‌شود از جمله قیود موضوع، علم به حکم است پس باید فرض وجود علم به حکم هم بشود چون علم به حکم یکی از قیود موضوع است که در هنگام فرض وجود موضوع، علم به حکم هم که قید موضوع است باید فرض شود، فرض وجود علم به حکم فرض وجود خود حکم است پس لازم می‌آید حکم قبل از وجودش مفروض الوجود باشد که این توقف الشیء علی نفسه است که مستلزم تقدم الشیء علی نفسه می‌باشد.<sup>۱</sup>

پس وجه دوم استحاله محذوری است که هم در مقام انشاء و هم در مقام فعلیت وجود دارد؛ یعنی اگر کسی بخواهد علم به حکم را در حکم اخذ کند نه در مقام فعلیت ممکن است و نه در مقام انشاء، و هر دو صورت ممتنع و مستلزم محال است.

**بحث جلسه آینده:** وجه دوم (محذور مربوط به مقام فعلیت و انشاء) را انشاء الله در جلسه آینده بررسی خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. اجود التقريرات، ج ۱، ص ۱۰۵.